

خط مشی کنونی دنیاله ی دیالکتیکی خط مشی گذشته

مقاله ی شماره ۲ / ۱۳۹۸
۱۶ فروردین ۱۳۹۸ ۵ آوریل ۲۰۱۹

پیشگفتار

نگارنده با وجود داشتن انتقادهایی از آن دسته از کسانی بوده است که در همان دوران پیش و پس از کنفرانس ملی از هواداران خط مشی نو حزب توده ی ایران بوده است. انتقاد های آن زمان من بر محتوا و شکل دگرگونی خط مشی بوده است. در آن زمان من بر این باور بودم که جابجایی طبقاتی در حاکمیت جمهوری اسلامی انجام شده بود و دست راستی ها دست بالا را داشته بودند (هم چنین نگاه کنید به بخشی از گفتگوی زنده یاد کیانوری با خبرنگار فرانسوی). ولی کنفرانس ملی همراه با این براین درست، شتابانه با فراموشی واکاوی طبقاتی حتا خط مشی درست سال های نخستین انقلاب را زیر پرسش برده بود.

به فرایند دگرگونی خط مشی نیز من انتقاد داشتم. رفیقان ما در آن زمان در فرایند جانداختن خط مشی نو در میان هواداران و اعضاها بردباری بسنده و شایسته نداشته اند و ناشکیبانه روحیه توده های حزبی و دلبستگی به خط مشی گذشته را نادیده گرفته بودند. سال های زیادی پس از آن دوران آقای آزادگر در گفتگویی با ۱۰ مهر به آن اشاره کرده است.

ایشان می گوید که فضای غالب آن جلسه ها او را
دلسرد و نگران کرده بود. چکیده سخن ایشان این است که به ناگهان
آن همه رنج ها، به آسانی در گردباد ناشکیبایی به زیر خاک پنهان
شد و آن
همه پیروزی ها زیر گردآبی از پرسش ها فرو
رفت.

نگارنده خود به یاد دارد که در روزهای نخستین
انقلاب زمانی که نوشته های "نوید" پخش می شد دانش جویان آن ها را
هم چون
پشه های مزاحم در هوا شکار و پاره می کردند. جو بی اندازه ضدتوده
ای بود. ما با چه
رنج و سختی ها نونهال موین و نازک حزب را با عرق تن و خون رگ ها
آبیاری کرده و به
سرو تنومندی دگرگون کرده بودیم که نه تنها زیر کوبه تبرهای دشمن
طبقاتی نمی شکست
بلکه تبرهای دشمن را می شکنند. ما
با دل جان و دستهای خار زده از باغچه کم گُل حزب گُلستانی بزرگ
در سراسر ایران
ساختیم. تنها یک سال و نیم پس از آن
روزهای نخستین نگارنده برای کوتاه کردن مو در آرایشگری نشسته بود
و گوش به گفتگو میان
آرایشگر مذهبی ما و مشتری ناشناس داده بود. بسیاری از واژه هایی
که در آن گفتگو بکار
برده شد از واژه هایی بود که هواداران حزب به میان توده ها برده
بودند.

بنا بر این دگرگونی خط مشی گذشته و جا اندازی خط مشی
نو می بایست با بردباری و با سپاس و ارج از مبارزان گذشته و
با همکاری و همیاری بازماندگان و هواداران آن
خط مشی و همراه با
واکاوی ژرف طبقاتی انجام می شد و نه شتابان
و تهی از دوراندیشی.

اکنون بپردازیم به این که چرا نگارنده پس از این همه سال دوباره به این جستار (موضوع) می پردازد. نگارنده

در فضای مجازی متوجه موجی شده است که می خواهد با انکار گذشته ما به خط طبقاتی امروز ما ضربه بزند.

شاید بازبینی و بازگویی آن چه که خط مشی حزب بر آن پایه گزاری شده بود برای جوانان، کسانی که در دوران پر تلاطم انقلاب در ایران نبوده اند و برای دوستانی که شاید باران گردوغبار روزگار برخی از رویدادها را از یادشان پاک کرده باشد بد نباشد.

نخست بگذارید گذری داشته باشیم به این که استراتژی و تاکتیک یک حزب مارکسیستی در شرایط مشخص ریشه در چه دارد.

پایه های استراتژی و تاکتیک

تئوری مارکسیستی در باره ی انقلاب فرآیندهای عینی و ذهنی را در فراز و نشیب خود بررسی می کند، و با یاری ماتریالیسم تاریخی گرایش چیره (مسلط) تکاملی را به عنوان مرحله تعریف می کند و طبقه های بالنده (طبقه هایی را که دیر یا زود به ناگزیر به قدرت می رسند) و طبقه های میرنده (طبقه هایی که ناگزیر واژگون می شوند) را شناسایی می کند.

هر چند که تئوری و عمل با هم رابطه دیالکتیکی دارند (بدون تئوری عمل انقلابی ما بدون جهت است؛ و تئوری که بر پایه عمل و تجربه عینی نباشد بی معنی است) ولی در یک لحظه مشخص دانش نظری ما ویژه گی های وظیفه های کاری ما

را تعیین می کند. البته برآمدهای عملی به نوبه خود در درازمدت بر تئوری تاثیر می گذارد و آنرا بر بنیان تجربه های برآمده از عمل تغییر می دهد.

زنده
یاد نیک آیین در باره وحدت بین تئوری و پراتیک، بین اندیشه و عمل می نویسد که
"یک تئوری اگر با عمل انقلابی و پراتیک تحول بخش و تغییر دهنده همراه نباشد
فاقد مضمون خواهد بود. پراتیک و عمل نیز اگر با چراغ راهنمای تئوری انقلابی روشن
نگردد کور و بی ثمر خواهد بود." بنابراین نمی توان کورکورانه گام به پهنه نبرد
گذاشت باید تصویر روشنی از آن چه که در حال رخ دادن است در ذهن داشت.

با توجه به وحدت دیالکتیکی تئوری و عمل هر حزب
مارکسیستی بنا بر تحلیل مشخص از وضعیت مشخص برنامه خود را می نویسد.
برنامه مارکسیستی، بر مبنای نظریه مارکسیستی، هدف جنبش طبقه پیشرو را در یک دوره
خاص در توسعه سرمایه داری یا در طول کل دوره سرمایه داری (برنامه حداقل و برنامه حداکثر) تدوین می کند.

یکی از کمبود های بنیادین ماتریالیسم پیش از مارکس، ناتوانی در درک شرایط و یا شناخت اهمیت
فعالیت انقلابی عملی بوده است.
مارکس در طول عمر خود در کنار کار نظری، به پرسش های استراتژیک و تاکتیکی مبارزه طبقاتی پرولتاریا توجه ویژه ای داشته است. برنامه که چکیده و کار پایه تئوریزه شده حزب است باید
با تعیین استراتژی و تاکتیک با کنش های کوتاه و بلند مدت حزب انقلابی پیوند خورد.

استراتژی برآمده از برنامه است و بر پایه آرایش نیروهای مخالف، داخلی و بین‌المللی تعیین می‌شود. استراتژی وظیفه اصلی پرولتاریا در یک مرحله خاص انقلاب، مسیر و جهت عمومی که جنبش انقلابی پرولتاریا باید برای رسیدن به هدف‌های خود در آن گام بگذارد را تعیین می‌کند و افزون بر این استراتژی به حزب طبقه کارگر برای شناسایی دیگر نیروهای انقلابی (هم‌پیمانان) در طول یک مرحله انقلاب یاری می‌رساند.

زنده
یاد نیک آیین می‌نویسد
" استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا و همه زحمتکشان. استراتژی عبارتست از تعیین جهت اصلی مبارزه طبقاتی پرولتاریا، تعیین ترکیب و مشخصات ارتش سیاسی تحت رهبری وی در یک مرحله معین از انقلاب، تدوین نقشه‌های ضرور ارتش برای استفاده از ذخائر مستقیم و غیر مستقیم نیروهای اصلی و فرعی انقلاب، تدوین نقشه مبارزه برای وحدت نیروهای انقلابی در گرد پرولتاریا و رهبری اقدامات و عملیات این نیروها، استراتژی یک حزب در تمام مدت یک مرحله معین از پیکار‌رهای بخش وی، یعنی برای تمام مدت یک مرحله انقلاب، اساساً و عملاً بلا تغییر می‌ماند."

مارکسیسم خواستار واکاوی مشخص از یک وضعیت مشخص است. این برای درک استراتژی و تاکتیک‌های مارکسیست‌ها پایه‌ای است. مفهوم استراتژی و تاکتیک باید به شرایط مشخصی که طبقه کارگر با آن در هر لحظه روبرو است به روز شود و به کار گرفته شود.

استراتژی جنبش را به سوی هدف عمومی هدایت می‌کند

که منافع پرولتاریا را در طول یک دوره پوشش می دهد. هدف استراتژی کمک به پیروز شدن زحمتکشان در نبرد طبقاتی است.

در انجام یک استراتژی ما باید یک خط تاکتیکی داشته باشیم که کنش های ما را در کارهای روزانه هدایت کند. تاکتیک ها تعیین خط رهبری پرولتاریا در دوره نسبتن کوتاه و با توجه به بالا و پایین رفتن تب جنبش انقلاب است.

تاکتیک ها تابع منافع استراتژی هستند. رهبری تاکتیکی بخشی از رهبری استراتژیک است که به وظیفه ها و پیش نیازهای آن وابسته است. وظیفه رهبری تاکتیکی این است که همه شیوه های مبارزه و سازماندهی پرولتاریا با توجه به آرایش نیروها آن چنان بکار برده شود که تا پیش نیازهای پیروزی استراتژیک با بهترین راندمان فراهم گردد.

برای تحقق رساندن آن جهت اصلی که رفیق نیک آیین از آن یاد می کند باید هدف های مشخص و نزدیک که ما را به آن جهت اصلی نزدیک می کند را تعریف و مشخص کرد. نیک آیین تاکتیک را این گونه تعریف می کند " تاکتیک جزئی و قسمتی از استراتژی و کاملاً تابع وظایف استراتژیک مرحله معینی از انقلاب است. تاکتیک دوران کوتاهی را در درون یک مرحله استراتژیک در بر می گیرد. هدف های مشخص و نزدیک تر و محدود تر را در نظر دارد، به اشکال مشخص مبارزه در شرایط مشخص مربوط است، هدفش به دست آوردن سنگری در این یا آن نبرد، پیشروی در این یا آن زمینه، اجرای

موفقیت آمیز این یا آن

عمل و اقدام مشخص، عقب راندن دشمن از این یا آن موضع است. و همه این ها با در نظر داشتن هدف اصولی استراتژیک و به خاطر خدمت به آن هدف است و برای رسیدن به آن.

او در ادامه می نویسد

که " شعارهای تاکتیکی یعنی آن شعارهایی که برای مراحل کوتاه مدت با خواست های مشخص تاکتیکی معین می شود. مراحل و اسلوب ها، اشکال سازمانی، صور مبارزه، شعارهای تاکتیکی در هر حال باید طوری تعیین گردد و به نحوی عمل گردد که بتوان به هدف استراتژیک رسید."

رفیق نیک آیین می افزاید

که یک سری اصول و قواعد در تعیین استراتژیک و تاکتیک باید مراعات گردد. از جمله "متحد کردن کلیه نیروهایی که می توان در یک لحظه ای معین علیه دشمن متحد کرد، منفرد کردن هر چه بیشتر دشمن، استفاده صحیح از تمام عوامل مساعد، استفاده صحیح از ذخیره های دائمی و موقت انقلاب، تعیین ضعیف ترین نقطه دشمن، تعیین جهت ضربه، تشخیص قوای دوست، انتخاب صحیح لحظه برای دست زدن به یک عمل، یافتن حلقه اساسی و اصلی کار در جریان مبارزه، [...] و غیره."

تاکتیک ها،

بسته به استراتژی و تجربه معین جنبش انقلابی هدایت می شوند

و در هر لحظه، بر حسب وضعیت نیروهای درون

پرولتاریا و متحدان آن (سطح فرهنگی، درجه سازمانگری و آگاهی سیاسی، سنت های موجود،

شکل های جنبش، شیوه های سازمان دهی، استفاده از اختلاف نظر و یا هر گونه سردرگمی

در اردوگاه دشمن...) تعیین می شوند. تاکتیک ها روش های مشخصی برای قانع کردن توده های گسترده به طرف پرولتاریای انقلابی و قرار دادن آنها در کنار مبارزه خود در جبهه اجتماعی برای تحقق و استقرار برنامه استراتژیک هستند.

و از آنجا که این سازه ها (عوامل) با شرایط محل و زمان در طول یک دوره تغییر می کنند، تاکتیک ها هم در یک دوره استراتژیک می توانند بارها دگرگون شود. تاکتیک ها نبردهای سنگر به سنگری هستند که گرچه پیروزی در آنها مهم است ولی پیروزی و یا شکست در یک تاکتیک منجر به پیروزی و یا شکست پایانی یک استراتژی نمی شود.

نمونه های فراوانی وجود دارد که یک موفقیت تاکتیکی موجب کندی روند پیروزی های استراتژیک شده است و وارونه آن نیز درست است که شکست یک تاکتیک می تواند پیروزی استراتژیک را نزدیک تر کند. برای نمونه بلشویک ها که در زمان کرنسکی در سال ۱۹۱۷ علیه جنگ تبلیغ کرده بودند مورد حمله قرار گرفتند ولی در مدت کوتاهی که آگاهی سیاسی توده ها بالا گرفت این کار به قدرت رسیدن بلشویک ها کمک کرد.

استراتژی سیاسی، مانند تاکتیک، مربوط به عنصر ذهنی جنبش طبقاتی طبقه کارگر است. اما جنبش طبقه کارگر خود ساخته شده (متشکل) از دو عنصر عینی، یا خود به خودی و عنصر ذهنی یا آگاهانه است. عنصر عینی یا خود به خودی از فرایندهایی تشکیل شده است که بدون توجه به آگاهی و اراده پرولتاریا انجام می شوند.

تعیین و تدوین پس‌زمینه فعالیت استراتژی و تاکتیک بدون شک وابسته به جنبش ذهنی جنبش است. توسعه اقتصادی کشور، توسعه سرمایه‌داری، تکامل نیروهای تولیدی، فروپاشی حکومت قدیمی، شکل‌گیری جنبش‌های خود به خودی، و غیره - همه اینها پدیده‌هایی است که صرف نظر از اراده پرولتاریا انجام می‌شوند. این جنبه عینی جنبش است.

استراتژی مربوط به این فرآیندها نیست، زیرا، استراتژی نمی‌تواند آنها را بیاستانند (متوقف کند) و آنها را تغییر دهد. اما استراتژی باید بر پایه شناخت آنها پایه‌گذاری شود. عنصر ذهنی شامل فرایندهایی است که می‌توان آنها را بازتاب فرایندهای عینی در پرولتاریا به نام آگاهی دانست، آگاهی سیاسی به عنوان بخشی از عنصر ذهنی می‌تواند تحول عنصر عینی را تند و یا آهسته کند ولی نمی‌تواند تعیین‌کننده آن باشد.

روش علمی انتقاد

مارکسیسم یک روش اندیشیدن انتقادی علمی است. و این اندیشه انتقادی شامل انتقاد از خود نیز می‌شود.

ولی هنگام انتقاد هم باید آموزه‌های سوسیالیسم علمی در باره‌ی اقتصاد سیاسی، ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی را با روش دیالکتیکی در واکاوی پدیده‌ها و رویدادها بکار برد. بنابراین انتقادگر باید با آگاهی از نکته‌های اصلی آن لحظه و بر پایه داده‌های (facts) واقعیت عینی از آن شرایط مشخص به واکاوی موضوع مورد انتقاد بپردازد.

باید توانست تمام عامل های ثانوی را کنار گذاشت و دست به روی اصلی ترین موضوع گذاشت. لنین به ما یاد می دهد که در زنجیره پیچیده ای از اقدام های سیاسی، باید پیوند مرکزی را در آن لحظه مورد نظر شناسایی کرد تا بتوان جهت تمام زنجیره را هدایت کرد. هنر سیاست در پیدا کردن و گرفتن آن حلقه ای است که آن چنان در لحظه مشخص مهم است که بخت کشیدن کل زنجیره را به سوی ما بیشتر می کند.

چالش این است که در کجا و چگونه می توان با کمترین نیرو بیشترین کارایی را با کمترین هزینه در راه نزدیک تر شدن به دستیابی به هدف های استراتژیک بکار برد.

در یک وضعیت انقلابی، که در آن بسیار چیزها ناشناخته است و بسیاری از رویدادهای پیش بینی نشده و ناگهانی روی می دهد، خواست و پشتکاری نیرومند حزب سیاسی بس نیست. مهم است که خیلی زود کل وضعیت طبقاتی و آرایش نیروها را درک کرد تا بتوان ضروری را از غیر ضروری، اصلی را از غیر اصلی، عمده را از غیر عمده تشخیص داد و تصویری کم و بیش روشن از شرایط داشت.

چه باید کرد؟ پرسش بنیانی در مارکسیسم انقلابی است. تصمیم های استراتژیک و تاکتیکی در مورد پاسخ به این پرسش درست است.

چگونه می توانیم خود را برای عمل سازماندهی کنیم؟ چه روش هایی، چه کنش هایی، چه استدلال هایی، ما را در راه بهترسازی جامعه یاری می کند؟

بنابراین پیش از خرده گیری به یک خط مشی سیاسی باید روی پرسش های

زیر اندیشید.

تعریف

ما از دوران چه بود؟ مرحله انقلاب و ویژگی های آن چه بود؟ چه دگرگونی در حال انجام بود؟ چه تضاد هایی تکانه های این دگرگونی های اجتماعی بودند؟ دشمنان درونی و برونی انقلاب چه کسانی بودند؟ هدف های انقلاب چه بود؟ استراتژی ما برای رسیدن به این هدف ها چه بود؟ چه نیروهایی بنابر خصلت طبقاتی خود هم پیمان های استراتژیک ما بودند؟ چه چالش ها و چه دست یافتنی هایی (امکاناتی) برای دستیابی به هدف های استراتژیک وجود داشت؟ چه تاکتیک هایی رسیدن به هدف های استراتژیک را نزدیک می کرد؟ با چه نیروهایی می شد پیمان های گذرا و تاکتیکی بست؟ هزینه ی این گونه پیمان های تاکتیکی چه بود؟

استراتژی حزب توده ی ایران چه بود؟

دوران، دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بوده و همچنان هست. با دگرگونی آرایش نیروها به سود سوسیالیسم در پهنه جهانی دوران فروپاشی امپریالیسم و استعمارگرایی بود. در یک سو گردان سوسیالیستی به رهبری طبقه کارگر و جنبش های رهایی بخش به رهبری دموکرات های انقلابی و در سوی دیگر جبهه امپریالیستی با هم در نبرد بودند.

پس از شکست انقلاب بورژوا - دموکراتیک مشروطه و شکست جنبش زیر

رهبری بورژوازی ملی کردن صنعت نفت، انقلاب ملی - دمکراتیک ایران
به رهبری نیروهای
درهم آمیخته خرده بورژوازی به پیروزی رسیده بود.

از همان روز نخست نمایندگان بورژوازی تجاری با پیوند دیرینه خود
با طیف بزرگی از روحانیان
تلاش کردند که از فرارویی انقلاب از مرحله سیاسی به مرحله اقتصادی
- اجتماعی پایدار جلوگیری کنند.

امروز شاید پس از چهل سال دیدن برخی گرایش ها آسان باشد ولی در
آن روزهای توفانی که تندباد سیاسی هرروز به سوی می وزید خونسردی
و تمرکز بر تعمیق
هدف های انقلاب از هر چیز دیگری مهمتر بوده است.

تلاش در راه بار و میوه دادن انقلاب ملی و دموکراتیک سال ها پیش
از انقلاب از برنامه استراتژیک حزب توده ایران بوده است. حزب
تصویر روشنی از ویژه
گی های انقلاب ملی و دموکراتیک داشت. بنابراین از بن مهم نبود که
نام رهبری انقلاب
چه باشد. نگارنده خود از زبان یک عضو هیئت سیاسی وقت حزب شنیده
بود که حزب بیشتر
دوست می داشت که رهبری انقلاب بدست مجاهدین خلق که در آن روزها از
نیروهای پیشرو
اسلامی بود و به اندازه رهبری انقلاب ضدمارکسیسم نبود بیفتد ولی از
بد روزگار و به
دلیل های گوناگونی که واکاوی آن کار این نوشته نیست این رویداد
رخ نداد.

نیروهای زمینی و اندیشه ای حزب می بایست در راستای استراتژی
تعمیق
هدف های انقلاب ملی و دموکراتیک بکار برده می شد. بنابراین تاکتیک
های برگزیده در
هر برهه ای می بایست حزب را برای رسیدن به آن هدف های استراتژی

کمی نزدیک تر می کرد.

چون رهبری انقلاب در دست نیروهایی که ما آنها را دمکرات های انقلابی میخواندیم بود ما کوشیدیم که با آموزش و راه و چاه نشان دادن به این نیروها آن ها را در راه تعمیق هدف های انقلاب راهنمایی کنیم.

این کار نیاز به جلب اعتماد این نیروها داشت. غرور و خودبزرگ بینی خرده بورژوازی ما بانه بازدارنده پذیرش انتقاد از سوی آن ها بود. بنابراین با خرده گیری به این و یا آن کار در فضای عمومی نمی شد که این نیروها را به سوی خود جلب کرد. حزب توده ی ایران کارایی نامه نویسی و گفتگو را بیشتر از خرده گیری های تند علنی می دانست. بر کسی دیگر پوشیده نیست که بندهای پیشرو قانون اساسی از پیشنهادهای حزب توده ی ایران بوده است. حزب توده ی ایران در باره ی پیامدهای ناگوار اصل ولایت فقیه در قانون اساسی به رهبری وقت جمهوری اسلامی نامه نوشت. بدین گونه اعتراض های علنی حزب به لحن آرام دیگری انجام می شد.

با این همه حزب در هشدار دادن در باره ی چالش های کلیدی که می توانست سرنوشت انقلاب را دگرگون کند و به هدف های استراتژیک ما زیان برساند کوتاهی نکرد. حزب هیچ گاه در باره ی خط ضدامپریالیستی انقلاب، دوستی اردوگاه سوسیالیسم با انقلاب، خط مردمی انقلاب (مبارزه علیه قانون کار ضدکارگر، اجرای بند ج و د) و پاسداری از استقلال میهن (خواستار پایان جنگ پس از آزادی خرمشهر) دست به سازش نزد. افزون بر این ها حزب کوشش فراوان در برپایی جبهه متحد خلق کرده بود تا با توانمندی

سپری در برابر تیرکین

دشمنان بسوی آماج های انقلاب بسازد. حزب توانست بزرگترین سازمان
"چپ" خاورمیانه

(سازمان چریک های فدایی خلق) را به سوی خود جلب کند. تردیدی
نیست که ترس بورژوازی تجاری و خرد بورژوازی ناپایدار از نیرومند
شدن این جبهه و
فرارویی انقلاب از مرحله سیاسی به دگرگونی های ریشه ای اقتصادی -
اجتماعی از انگیزه های بنیانی یورش به حزب توده ی ایران
بوده است.

استراتژی حزب توده ایران پشتیبانی از خط ضدامپریالیستی و تعمیق
هدف های ملی و دمکراتیک انقلاب بوده است. دگرگونی های سیاسی می
بایست با یک سری
کارهای ریشه ای در پهنه های گوناگون به دگرگونی اقتصادی و
اجتماعی پایداری می رسید
که برگشت طبقه های انگلی میرنده را سخت می کرد. برای رسیدن به
هدف های
استراتژیک، تاکتیک های گوناگونی در شرایطی که روزانه دگرگونه می
شد بکار برده می
شد.

کسانی که به حزب خرده می گیرند که چرا به سویه های واپسگرایانه
"اسلام

سیاسی" [1]

توجه نکرده است از یاد می برند که "اسلام سیاسی" یک پدیده نو است
که در دوران
انقلاب به شیوه امروزی آن ازبن وجود نداشت. اسلام ان زمان در پهنه
جهانی دو چهره
داشت یکی چهره امپریالیستی و یکی چهره دیگر
که با داشتن اندیشه های گوناگون واپسگرایانه ضدامپریالیست بود.

تلاش بر این بود که همبستگی مسلمانان و غیرمسلمانان در مبارزه ی
ضدامپریالیستی و در راه دستیابی به هدف ها و آرمان های والای
انقلاب ملی و دموکراتیک نیرومند

شود .

حزب توده ی ایران خواهان جبهه مشترک ضدامپریالیستی با این گونه مسلمانان در پایین و بالای دستگاه جمهوری اسلامی بوده است. تضاد ایدئولوژیک بین مسلمانان ضدامپریالیست و مارکسیست های ضدامپریالیست در برابر مبارزه همگام و یگانه علیه امپریالیسم فرعی بود.

در دورانی که یکی از نشانه های آن مبارزه ضدامپریالیستی خلق های جهان بوده است مبارزه علیه اسلام سیاسی شده یک مبارزه انحرافی می بود که نه تنها ما را به دستیابی هدف های استراتژیک نزدیک نمی کرد بلکه ما را از راه اصلی مبارزه بسیار بدور می کرد.

برگ برنده حزب توده ی ایران اقتصاد سیاسی بود. حزب خستگی ناپذیر می کوشید که تا فرمانروایان برآمده از انقلاب را با این گونه پرسش ها درگیر کند. ما به آنها می گفتیم که " آسمان را به آتش رها کنید! زمین را به موران وامگذارید! (ا.ط) .

در آن زمان که فضای کشور بسیار دینی بود مبارزه علیه دین یک خودکشی سیاسی بود و مبارزه با اسلام سیاسی شده به سود ما نبود چون که مسلمانانی که در آن زمان اسلام را سیاسی کرده بودند در بسیاری از هدف ها با ما هم سو بودند.

اسلام سیاسی شده در آن زمان با وجود رقابت و حتا دشمنی با مارکسیسم بسیاری از آرمان های مارکسیستی را نسخه برداری کرده بود و بخشی

از ایدئولوژیک خود ساخته بود. اسلام سیاسی شده آن زمان به گمان خود می خواست که در مبارزه ضدامپریالیستی و ضدسرمايه داری از مارکسیسم هم پیشی بگیرد. هنوز واپسگرایی چون آقای خامنه ای و اصلاح خواهی همچون آقای سروش همگام با هم لعنت بر حزب ما می فرستند که اندیشه های رهبران و فضای جامعه آن زمان انقلاب را رادیکال کرده بود.

جهان بینی مارکسیسم برای دگرگونی ریشه ای جهان است. بسیج مردم علیه امپریالیسم و سازماندهی توده ها برای به انجام رساندن گذر از دگرگونی سیاسی به دگرگونی ژرف اجتماعی و اقتصادی مهمتر از هر چیز دیگری بود.

اگر مارکسیست دین را هر چند ریشه دار بخشی از روبنا می داند که دیگر مبارزه با آن افزون بر رانده شدن ما از پهنه مبارزه و دوری گزیدن توده ها از ما به دگرگونی نیازمند ریشه ای زیربنا نمی انجامد. همه ی حزب های جهان که کارهای پارلمانی می کنند هم سویی دیگران با خود را بزرگ و نیرومند جلوه می دهند. برجسته کردن نکته های مشترک با مسلمانان ویژه حزب توده ی ایران نبوده و نیست.

برای همین است که سال ها پیش از انقلاب رفیق جان داده راه آزادی و دلاور مارکسیست گل سرخی با پی بردن به نیروی هنگفتی که در همگامی بین نیروهای مارکسیستی و نیروهای پیشرو مسلمان نهفته است با هشاری در دفاع از خود برای جان خود چانه نمی زند ولی سخن از "مولا حسین شهید بزرگ خلق ها"، "مولا علی" و از "اسلام حقیقی" می راند.

تنها مارکسیست های ایرانی از این شیوه جلب اعتماد مذهبی ها بهره برداری نکرده بودند بلکه مارکسیست های

آمریکای لاتین هم همین امروز نیز از این شیوه سود می جویند. چندین سال پیش رفیق کمونیستی از نماینده حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا پرسید که چرا هوگو چاوز بیشتر سخنرانی ها خود را با نام مسیح آغاز می کند. نماینده حزب سوسیالیست متحد با خون سردی گفت: مردم ما مسیحی هستند بنابراین ما دو راه بیشتر نداریم. ما یا می توانیم مسیح را به هواداران امپریالیسم و سرمایه داری بسپاریم و یا این که آموزه های مسیح در باره عدالت اجتماعی را با سوسیالیسم درآمیزیم. ما راه دوم را [گزیدیم. \[ii\]](#)

زمانی که حزب سوسیالیست متحد ونزوئلا با آن همه پشتیبانی مردمی مسیح را به دامن سرمایه دارانی که می توانستند از او برای درست انگاری نظام بهره کشی سود جویند نیا نداشت پس چرا کوشش حزب توده ی ایران در نیرومند کردن برداشت پیشرو از اسلام نادرست بود؟ چرا به میان توده ها بردن سخنان آقای خمینی در باره "سند دست های پینه بسته دهقانان است"، "امریکا شیطان بزرگ" ناروا بود؟ چرا سخنانی که پایه های مادی تعمیق انقلاب را با فشار توده ها به دست اندرکاران نیرومندتر می کرد بی جا بود؟

پایان سخن

آن هایی که می خواهند ما را برای همیشه در سلول "نبرد که بر که" زندانی کنند در نمی یابند که سال هاست که "آن سبو بشکست و آن پیمان ریخت". هواداران "نبرد که بر که" بی پایان همراه با آن هایی که کارکرد حزب را در سال های نخست انقلاب فروکاست گرایانه دنباله روی از آقای

خمینی می دانند پی به "راز درون" خط مشی انقلابی و علمی حزب توده
ی ایران
در آن سال ها نبرده اند.

آن خط مشی درچارچوب همادی (کلی) خود درست بود همان گونه که خط
مشی امروز حزب توده ی ایران درست است. ناسازگاری بین
این دو خط مشی نیست. هر دو خط مشی بر پایه ی استراتژیک تعمیق هدف
های انقلاب ملی و
دموکراتیک سوار هستند. سران
ریز و درشت، واپسگرا و اصلاح خواه جمهوری اسلامی سال هاست که به
پابوس امامزاده نئولیبرالیسم
رفته اند. مبارزه با روبنای واپسگرای رژیم ولایت فقیه و زیربنای
سرمايه داری آن
درست است.

باید با "اسلام سیاسی" که با
گستراندن اندیشه های واپسگرا زهر به رگ مردمان خاورمیانه تزریق
می کند مبارزه کرد. "اسلام سیاسی"
امروز هم سو با نیروهای جنگ خواه امپریالیستی است. امروز که توده
های میهن ما کوله
باری از تجربه های سنگین چهل ساله را بر دوش دارند حتا می توان
با گستاخی روشنگری
در باره ی برخی از آموزه های واپسگرایانه اسلام کرد و یا همراه با
اندیشمندان
دینی گفت که قران بازگویی خواب های پیامبر اسلام است. ولی حتا
امروز هم شکاف انداختن بین زحمتکشان مسلمان و
آزادی خواهان غیرمسلمان نادرست است.

آن هایی که میوه ندادن درخت استراتژی حزب توده ی ایران را یک
سویه به دوش حزب می گذارند فراموش می کنند
که دمکرات های انقلابی در جمهوری اسلامی نه تنها از همکاری و
همیاری با
حزب توده ی ایران ترسیدند و از آن سرباز زدند بلکه
از ترس انگ خوردن به سرکوب حزب توده ی ایران نیز تن

سپردند. با این سازش دموکرات های انقلابی نه تنها رهبری انقلاب را درجا به نیروهای راست پیشکش کردند بلکه تیر خلاصی نیز به زندگی سیاسی خود زدند. پس از یورش به حزب آنها به ناگزیر آرام آرام از پهنه مبارزه سیاسی بدور شدند و برای زنده ماندن یا در برابر نیروهای راست کرنش کرده اند و یا گوشه گیر شده اند و یا به کشورهای باختر کوچ کرده اند.

آن چه که از گذشته باید یاد گرفت این است که اگر ما نمی خواهیم که سرنوشت انقلاب آینده را به دست نیروهای ناپایدار دموکرات های انقلابی بگذاریم باید از هم اکنون در کنار جبهه ضددیکتاتوری برای برپایی جبهه متحد خلق میان نیروهای "چپ" بکوشیم. تنها با بودن سنگین یک "چپ" یگانه و همبسته در جبهه ضددیکتاتوری می توان از کارایی نگرش و کارکرد واپسگرایانه هم پیمانان خرده بورژوازی و بورژوازی ملی ما در سرنوشت آینده انقلاب کاست. تنها یک "چپ" یکپارچه و برنامه دار می تواند خوی ناپایدار نیروهای غیرپرولتری را رام کند و این اسب های سرکش را لگام زند و به سوی تعمیق انقلاب بکشانند.

ما همین امروز سرنوشت "چپ" های راستگرا را در برابر چشم خود داریم. ما می بینیم که آنها چگونه به طبقه های زحمتکش پشت کرده اند و همه ی تخم های خود را در سبد اصلاح خواهان نئولیبرال رژیم گذاشتند و چهار نعل به دنبال آن ها می دودند. راهی را که "چپ" های راستگرا می پیمایند گمراهه ای در برابر راه درستی است که "چپ" هایی که شناسنامه طبقاتی و

هویت مستقل دارند باید در آن گام به بگذارند.

نوشته های کمکی

Strategy and tactics of the proletarian
revolution; international publishers co., inc

Lenin: a study in the unity of his thought;
Georg Lukacs

<http://10mehr.com/maghaleh/19112013/716>

واژه نامه سیاسی و
اجتماعی؛ امیر نیک آیین

[1] مقوله "اسلام سیاسی" یک مقوله غیرطبقاتی است که می کوشد جنبش های اجتماعی در خاورمیانه را با دیدگاه مذهبی، و یا بر پایه جنگ میان غرب سکولار و خاورمیانه مسلمان واکاوی کند. برای همین در ادبیات مارکسیستی بکار برده نمی شود. با این حال اگر پهنه کاربرد آن را در شرایط مشخص تعریف و محدود به برخی از عملکردهای روبنایی - سیاسی (مانند سیاست گسترش اسلام شیعی در برون و اجرای قانون های واپسگرایانه در درون) کنیم می توان درک کرد که منظور چیست.

مارتین کرامر (Martin Kramer) اسلام شناس اسرائیلی - آمریکایی

برای نخستین بار این مقوله را در سال ۱۹۸۰ مطرح کرد. با آن که ایشان آفریننده این مقوله بوده است ولی خود در سال ۲۰۰۳ این مقوله را یک همانگویی (tautology) خواند به این معنا که اسلام در خاورمیانه برابر با سیاست است. نیاز به یادآوری است که کرامر از جنگ خواه ترین اسلام شناس جهان است. او یکی از هواداران آتشین اشغال عراق بود و در سال ۲۰۰۱ بر این باور بود که بدون حمله نظامی امریکا و متحدانش عراق تبدیل به تهدید بزرگی برای همه خاورمیانه خواهد شد. کرامر در سال ۲۰۱۰ نیز برای جلوگیری از رشد جمعیت فلسطینی ها پیشنهاد کرد که کمک های کشورهای غربی به فلسطینی های ساکن غزه قطع شود.

[\[iii\]](#) حتا ساندینیست های مارکسیست - لنینست نیز پس از انقلاب نتوانستند و نخواستند که قانون واپسگرایانه سقط جنین در نیکاراگوئه را از بین بردارند.

زنده یاد کیانوری چندی پیش از یورش به حزب در گفتگو با خبرنگار روزنامه ی رولوسیون فرانسه گفته بود که: نیروهای راستگرای وابسته به کلان سرمایه داری و بزرگ مالکی که... در بسیاری از پست های کلیدی، نهادهای انقلابی و حاکمیت جمهوری اسلامی جا گرفته بودند، ... حرکت طبیعی انقلاب را به سوی گسترش و تکامل کندتر و کندتر کردند و آن را به رکود کشاندند.